

# جایگاه ج.ا.ایران در مرزبندی شمال و جنوب (براساس آموزه‌های نظریه تامسون و ریوونی)

حسین رفیع، فرزانه دشتی، احسان رهام<sup>۳</sup>

## چکیده

مقاله حاضر تلاش دارد با بررسی شرایط و ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران، موقعیت کلی این کشور را در مرزبندی شمال- جنوب مشخص سازد. برای این منظور، طیف متنوعی از معیارهای توسعه‌ای برای تشریح وضعیت توسعه‌ای بلوک کشورهای اسلامی بکار گرفته شده و آستانه‌های مشخصی را برای ترسیم مرزبندی شمال و جنوب مدنظر قرار گرفته که این معیارها، امکان انجام مقایسه‌های منظم و منطقی را به وجود آورده است. مقاله پیش‌رو براساس ماهیت و روش توصیفی- تحلیلی در جستجوی پاسخ به این پرسش اصلی است که ایران باتوجه به متغیرها و شاخص‌های عمده توسعه، چه جایگاهی را به خود اختصاص داده و موقعیت این کشور نسبت به مرزبندی شمال و جنوب چگونه است؟ در پاسخ به این سوال فرضیه مطرحه این است که کشور ایران براساس متغیرها و شاخص‌های عمده توسعه، با کشورهای (جنوب پایین) قابل انطباق است. در نهایت یافته‌ها حاکی از آن است که دلایل عقب ماندگی ایران در عرصه جهانی و مرزبندی این کشور در دسته (جنوب بالا)، را نه در عرصه کم برخورداری از منابع و موهبت‌های الهی بلکه در عدم درک صحیح از مولفه‌های توسعه و پیشرفت و در کوتاه سخن در مباحث کلان مدیریتی و برنامه‌ریزی بایستی جستجو نمود. بنابراین گام نهادن در مسیر توسعه و حرکت به سمت شمالی شدن مستلزم اجرایی نمودن حکمرانی خوب از سوی دولتمردان و بومی و نهادینه شدن فرهنگ توسعه و پیشرفت در میان عموم شهروندان است.

**واژگان کلیدی:** مرزبندی شمال- جنوب، نظریه تامسون و ریوونی، جمهوری اسلامی ایران، نظریه پخش

<sup>۱</sup> دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران

<sup>۲</sup> استاد مدعو گروه حقوق و علوم سیاسی، دکتری علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور آبادان

<sup>۳</sup> دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران  
rohamehsan2@gmail.com

## مقدمه

مفهوم شمال- جنوب یکی از مفاهیم محوری مباحث توسعه در سطح جهان است که بر وجود تفاوت‌ها و شکاف بسیار در سطوح توسعه و رفاه در سراسر جهان میان دو دسته از کشورها تأکید می‌ورزد. در مباحث مرتبط با توسعه در سطح جهان، بطور معمول شماری از مرزبندی‌های جغرافیایی برای مشخص کردن سطوح کلی توسعه کشورها استفاده می‌شود. برای مثال جهان در حال توسعه به پنج منطقه جغرافیایی شامل شرق و جنوب شرق آسیا، آمریکای لاتین و کارائیب، خاورمیانه و شمال آفریقا، جنوب آسیا و آفریقای زیر صحرای تقسیم شده است. این تقسیم‌بندی ضمن اینکه جنبه جغرافیایی دارد، تا اندازه زیادی سطح توسعه کشورها را در هر منطقه نمایان می‌سازد؛ به این ترتیب که می‌توان گفت که امروز عموم کشورهای واقع در شرق و جنوب شرق آسیا نسبت به دیگر مناطق از سطوح توسعه و حتی رفاه بالاتری برخوردار هستند. این تقسیم‌بندی جغرافیایی تا اندازه‌ای با مرزهای تمدنی و فرهنگی کشورها نیز منطبق است. برای مثال می‌توان حوزه جنوب آسیا را با تسامح با حوزه تمدن هند مترادف دانست و منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را نمایان‌گر بخش مهمی از جهان اسلام به حساب آورد. با این همه با وجود آنکه منطقه اخیر مهم‌ترین مناطق جهان اسلام را دربرمی‌گیرد، شماری از مهم‌ترین کشورهای اسلامی همچون اندونزی و پاکستان را شامل نمی‌شود. به همین منظور مقاله حاضر تلاش دارد ابتدا مجموعه کشورهای حوزه جهان اسلام را بر مبنای کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی در یک مجموعه واحد در نظر گرفته و سپس جایگاه ایران را در این مجموعه بررسی کند، در این راستا مهم‌ترین پرسش مقاله این است که ایران با توجه به متغیرها و شاخص‌های عمده توسعه، چه جایگاهی را به خود اختصاص داده و موقعیت این کشور نسبت به مرزبندی شمال و جنوب چگونه است؟ در پاسخ به این سوال مقاله نشان می‌دهد که کشور ایران بر اساس متغیرها و شاخص‌های عمده توسعه، با کشورهای (جنوب پایین) قابل انطباق است. در این راستا، ابتدا رویکرد نظری مقاله در تشریح ویژگی‌ها و معیارهای مرزبندی شمال - جنوب تشریح شده است. سپس تصویری از وضعیت عمومی کشورهای اسلامی در حوزه‌های تولید و رشد اقتصادی، تجارت خارجی، سرمایه‌گذاری خارجی، توسعه انسانی و وضعیت فناوری و اقتصاد دانش بنیان آنها ارائه می‌شود و در نهایت نیز موقعیت ایران در مرزبندی شمال - جنوب تشریح می‌گردد.

## ۱- مبانی نظری

باتوجه به موضوع محوری بحث، رویکرد نظری مقاله به تقسیم‌بندی شمال- جنوب مرتبط است. شمال- جنوب یک تقسیم‌بندی عمدتاً اقتصادی- اجتماعی است که برپایه آن کشورهای مرفه و پیشرفته شمال از کشورهای فقیر و کمتر توسعه یافته جنوب برمبنای محوری جهانی از هم جدا می‌شوند. پیشینه این تقسیم‌بندی به دیدگاه هاوس هوفر، صاحب‌نظر مسائل ژئوپلیتیک در دوره پیش از جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد. هوفر در چارچوب رویکرد ژئوپلیتیکی خود به مسائل جهان این ایده را مطرح کرد که چهار کشور قدرتمند موجود در نیمکره شمالی، یعنی ایالات متحده، آلمان، روسیه و ژاپن به زودی نواحی هم‌جوار بویژه مناطق جنوبی خود را تحت سیطره خواهند گرفت و بدین ترتیب چهار بلوک قدرتمند سیاسی و نظامی در سطح جهان پدیدار خواهد شد (ساعی، ۱۳۹۵: ۱۴). در عین حال این ایده در دوره پس از جنگ جهانی دوم از جانب محافل و ارگان‌های بین‌المللی دست‌اندرکار مسائل توسعه، برای تشریح وضعیت توسعه در کشورها در سطح جهان بکار گرفته شد (گزارش کمیسیون جنوب، ۱۳۹۴) و کاربرد آن به دو دلیل در اولویت قرار گرفت. نخست اینکه کاربرد مفهوم جنوب در مقایسه با دیگر مفاهیم معمول همچون عقب مانده، فقیر، توسعه نیافته و ... ۳۳ جهت‌گیری ارزشی و بار معنایی منفی کمتری در درون خود داشت. دوم آنکه این مفهوم با تأکید بر رویکرد جهانی و یکپارچه به مسائل توسعه، در واقع بر سرنوشت و مسئولیت مشترک همه کشورها و ملت‌ها در مسائل توسعه تأکید می‌ورزید. بر این پایه این ایده از جانب محافل دیپلماتیک و ارگان‌های بین‌المللی مطرح شد که کشورهای پیشرفته شمال در چارچوب سرنوشت و مسئولیت مشترک موردنظر، موظف به کمک به توسعه کشورهای جنوب هستند و در غیر اینصورت پیامدهای توسعه نیافتگی جنوب به روش‌های مختلف و برمبنای نظریه پخش هاگراسترنند از جمله مهاجرت‌های غیرقانونی، تخریب محیط زیست و ... دامن‌گیر کشورهای شمال نیز خواهد شد.

### - نظریه پخش هاگراسترنند

تئوری پخش توسط تورستن هاگراسترنند جغرافیدان سوئدی ابتدا در سال ۱۹۵۳ میلادی مطرح شد و سپس در سال ۱۹۸۶ میلادی در کتاب (انتشار فضایی فرآیند نوآوری) اصول تازه آن را مطرح گردانید و سپس آن را بسط داد (ابراهیم‌زاده و بذرافشان، ۱۳۹۶: ۵۹).

هاگراسترنند ابتدا با همکاران خود، «نظریه پخش» را در زمینه گسترش نوآوری‌ها و پدیده‌های کشاورزی بکار گرفت و سپس این نظریه در نحوه گسترش بیماری سل گاوی هم در سال‌های مختلف به تجربیات پرارزشی دست یافت؛ که نهایتاً این نظریه تا سال ۱۹۶۸ میلادی به اصول تازه و استواری نائل آمد. اثر تحقیق هاگراسترنند در کشورهای انگلیسی زبان و بویژه ایالات متحده طرفداران بی‌شماری یافت و شیوه عملی آن در جغرافیای کاربردی بکار گرفته شد (شکوهی، ۱۳۹۶: ۳۰۲). اصول و قواعدی که هاگراسترنند در نظریه خود بیان کرد، قادر به بیان علت پخش خیلی از موضوعات و رخدادهاست.

پخش عبارت است از فرآیندی که برطبق آن یک امر فرهنگی (یک‌نهاد یا یک اختراع فنی و جز آن) که مشخصه یک جامعه است، در جامعه دیگری به عاریت گرفته شده و مورد پذیرش قرار می‌گیرد (برزگر، ۱۳۹۴: ۴۲). این نظریه در واقع به تبیین و تشریح کیفیت و چگونگی گسترش یک پدیده یا نوآوری در طول زمان و در گستره یک فضای جغرافیایی می‌پردازد تا از این طریق، علل و دلایل پخش و گسترش یک رویداد یا پدیده را از منطقه‌ای به مناطق دیگر کشف کند. این نظریه در بسیاری از مسائل سیاسی، اجتماعی، پزشکی، اقتصادی و فرهنگی چون گسترش محبوبیت یک نماینده انتخاباتی در بین مردم، چگونگی پخش انواع مد لباس و رفتار در مکان‌های شهری و روستایی، دلایل گسترش یک نوع موسیقی و ترانه در بین مردم، پخش بیماری‌های واگیر در بین چندین کشور و گسترش استفاده از تلویزیون رنگی (حسینی و برزگر، ۱۳۹۷: ۱۷۴). در مجموع، این نظریه گسترش هر نوع نوآوری فکری یا فیزیکی را تبیین می‌کند. هاگراسترنند انواع پخش را اینگونه بیان می‌کند:

الف) پخش جابجایی: پخش جابجایی زمانی که افراد یا گروه‌های دارای یک ایده مخصوص، بطور فیزیکی از مکانی به مکان دیگر حرکت کنند و به این طریق، ابداعات و نوآوری‌ها در سرزمین جدید گسترش یابند. مذاهب با اعزام مبلغان مذهبی و با پخش جابجایی، اشاعه یافته‌اند.

ب) پخش سلسله مراتبی: در این نوع پخش، پدیده‌ها و نوآوری‌ها در قالب سلسله مراتب و از طریق توالی منظم دسته‌ها و طبقات، منتقل می‌شوند و گسترش می‌یابند. ایده‌ها از یک فرد مهم به فرد دیگر، یا از یک مرکز مهم شهری به مرکزی دیگر گسترش می‌یابد (خواجه سروری و رحمنی، ۱۳۹۵: ۳۴).

پ) پخش سرایتی یا واگیردار؛ این پخش در مقابل پخش سلسله مراتبی قرار دارد. در این نوع پخش، گسترش عمومی ایده‌ها بدون در نظر گرفتن سلسله مراتب صورت می‌گیرد؛ مانند اشاعه بیماری‌های

مسری، چون در این نوع، پخش با تماس مستقیم منتشر می‌شود. این فرآیند به شدت تحت تأثیر فاصله قرار دارد (برزگر، ۱۳۹۴: ۴۵). همچنین، هاگراسترنند از شش اصل بعنوان اصول و مؤلفه‌های اساسی این نظریه نام می‌برد:

- ۱- حوزه و محیط اولیه پدیده؛ این محیط می‌تواند محیط همگرا یا واگرا باشد.
- ۲- زمان پخش؛ زمان عاملی است که می‌تواند بصورت مداوم یا به حالت دوره‌های جدا از یکدیگر و متوالی در نظر گرفته شود.
- ۳- موضوع یا پدیده پخش؛ موضوع پخش ممکن است بیماری‌های واگیردار، نوآوری‌های کشاورزی و فناوریانه نظیر بذره‌های اصلاح شده یا تلویزیون، رایانه، اینترنت و ماهواره باشد.
- ۴- مبدأ پخش؛ مکان‌هایی است که بعنوان خاستگاه یک نوآوری، صدور پیام یا ارزش‌ها باشد.
- ۵- مقصد پخش؛ مکان‌هایی است که محتوای پخش یا جریان مداوم پخش به آنها می‌رسد.
- ۶- مسیر حرکت پدیده‌ها و مجاری انتقال نوآوری از مبدأ به مقصد؛ فاصله جغرافیایی و فاصله اجتماعی-اقتصادی مسئله‌ای مهم در ارتباط پدیده‌ها است.

هاگراسترنند در تبیین و تحلیل خود از این نظریه معتقد است که با استفاده از این نظریه می‌توان ۳۵ هرگونه فعالیت را در زمان و مکان نشان داد و این نظریه علاوه بر سادگی آن، انعطاف‌پذیر بوده و به راحتی قابل درک است (Hagerstrand, 1986: 1).

در حال امروزه مفهوم شمال به معنای سطوح بالای توسعه یافتگی و رفاه است و مفهوم جنوب نیز متضمن پیشینه استعماری کشور مورد نظر، سطوح پایین توسعه و رفاه و نیازمندی آن به دریافت کمک‌های توسعه است (Preece, 2009). درباره علل بروز شکاف شمال- جنوب، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. در دیدگاه‌های مارکسیستی و شبه‌مارکسیستی، جهانی شدن سرمایه‌داری، علت عمده بروز شکاف در سطوح ثروت و توسعه میان شمال و جنوب در نظر گرفته شده است (Harvey, 2005). در همین راستا صاحب‌نظرانی همچون مارتین خور نابرابری جهانی را جزئی از روند جهانی شدن قلمداد کرده‌اند. به اعتقاد وی (روندهای جهانی شدن، قطب‌بندی شدن، تمرکز ثروت و حاشیه‌ای شدن بواسطه فرایندهای مشابهی به یکدیگر مرتبط می‌گردند) (خور، ۱۳۹۶: ۱۵). جوزف استیگلیتز نیز بر این باور است که شیوه کنونی هدایت روند جهانی شدن می‌تواند به نابرابری‌ها در سطح جهان دامن بزند (استیگلیتز، ۱۳۹۵: ۳۱). گروهی دیگر نیز الگوهای غیرمتوازن مهاجرت

در قرن‌های هجده و نوزده میلادی را عامل بروز شکاف موردنظر مطرح کرده‌اند. براساس این نظریه مهاجرت افراد از مناطق پیشرفته از نظر فناوری در اروپا به مناطق کمتر توسعه یافته‌ای همچون آمریکای شمالی، توزیع نامتوازن فناوری در سطح جهان و بروز شکاف شمال - جنوب دامن زد (Reuveny, 2009).

برپایه دیدگاهی دیگر، مهم‌ترین علت بروز و استمرار شکاف شمال - جنوب، انحصار فناوری پیشرفته در اختیار کشورهای شمال و وجود موانع فراوان در توزیع فناوری در میان کشورهای مختلف است. در حقیقت رهبری تکنولوژیکی، یکی از مهم‌ترین عوامل جدا کننده شمال از جنوب است و کشورهای شمال با انحصاری کردن فناوری‌های پیشرفته و بکارگیری آنها در تولید محصولات و خدمات جدید، سبب استمرار مرزبندی‌های شمال - جنوب شده‌اند (reuveny and Tompson, 2019). براین اساس گفته می‌شود که در دنیای امروز تولید فناوری‌های جدید در نقاط خاصی از جهان متمرکز شده است که از آنها با عنوان مراکز تکنولوژیک یاد می‌شود. در این مراکز چهار عنصر آموزش تخصصی و دانشگاهی، حمایت‌های شرکتی، ریسک‌پذیری و سرمایه به هم پیوند خورده‌اند و جدیدترین فناوری‌های روز را برای بهره‌برداری‌های تجاری تولید می‌کنند. شرکت‌های چندملیتی شمال در اداره این مراکز تکنولوژیک نقش ویژه‌ای ایفا می‌کنند. بررسی‌های موجود حاکی از آن است که برپایه مجموعه توانمندی‌های این مراکز تکنولوژیک، ۹۳ درصد آنها در شمال متمرکز شده است. در عین حال برپایه معیارهای بالا و شاخصی موسوم به شاخص موفقیت تکنولوژیک که معیارهایی همچون ایجاد فناوری‌های نو و بکارگیری گسترده ابداعات جدید در حوزه فناوری را در برمی‌گیرد، ایالات متحده در موقعیت نخست جهان جا می‌گیرد (Reuveny, 2009).

درباره آینده شکاف شمال - جنوب در سطح جهان دیدگاه‌های موجود را می‌توان به دو دسته دیدگاه‌های خوشبینانه و بدبینانه تقسیم کرد. براساس دیدگاه‌های لیبرالی خوشبینانه مهم‌ترین عامل در پرکردن شکاف شمال - جنوب، دستیابی به رشد پایدار اقتصادی است و اگر کشورهای فقیر بتوانند خود را از شر موانعی همچون مداخلات دولت در اقتصاد، فساد، نابرابری در توزیع زمین، سطوح پایین سواد، رشد بی‌رویه جمعیت و موانع دیگری از این دست رها کنند، به کشورهای شمال نزدیک خواهند شد (DeLong and Dowrick, 2009).

از سوی دیگر صاحب‌نظرانی همچون والرشتاین و فرانک برپایه رویکرد نظام جهانی، این ایده را مطرح کرده‌اند که از اساس شمال به مدت صدها سال جنوب را استثمار کرده است و ثروت و رفاه

شمال تنها بواسطه این استثمر حاصل شده است. در این چارچوب، شمال تولید کالاهای پرسود را در انحصار خود درآورده و جنوب را به تولید کالاهای با حاشیه سود پایین وادار کرده است و این روابط به سادگی قابل گسسته شدن نیست (DeLong and Dowrick, 2009).

درباره مرزبندی دقیق کشورهای شمال و جنوب، معیارهای کلی فراوانی مطرح شده است. با این همه روشن است که این مرزبندی محل اختلاف نظرهای فراوانی است. در این باره تامسون و ریوونی با طرح ایده موج‌های رهبری تکنولوژیکی در دوره‌های مختلف تاریخی بعنوان عامل پیش برنده رشد اقتصادی و ثروت کشورهای شمال، بر اهمیت عامل پیشرفت فناوری و اقتصاد دانش بنیان در دستیابی به موقعیت شمال تأکید ورزیده و خاطرنشان کرده‌اند که براساس تجربه تاریخی در هر دوره زمانی، یک کشور خاص، در پیشرفت فناوری موقعیت پیشتاز را به دست می‌آورد و دیگر کشورها بسته به توانایی‌های خود، برای دستیابی به فناوری‌های جدید و پیروی از کشور پیشتاز تلاش می‌کنند و مرزبندی شمال- جنوب این‌گونه رقم می‌خورد. بر این اساس آنها معیار تولید ناخالص داخلی سرانه کشور پیشرو را بعنوان معیار دسته‌بندی شمال - جنوب در نظر گرفته‌اند (reuveny and

Tompson, 2010). علت در نظر گرفتن چنین معیاری این است که فناوری‌های جدید به تولید ۳۷

ثروت و رشد اقتصادی کمک می‌کنند. تامسون و ریوونی ادعان می‌کنند که این معیار در هر حال کمال نیست، اما براساس تجربه تاریخی چند سده اخیر می‌توان رشد فناوری را با افزایش رشد اقتصادی و رفاه در کشورهای پیشرو بطور کامل مرتبط دانست.

بر این اساس، مرز شمال- جنوب برپایه آستانه ۲۵ درصدی GDP سرانه کشور آمریکا در جایگاه کشور پیشتاز فناوری در دور کنونی مطرح شده است. کشورهایی که GDP سرانه آنها زیر ۲۵ درصد GDP سرانه آمریکا باشد، جزء کشورهای جنوب و کشورهایی که GDP سرانه آنها بالاتر از ۲۵ درصد GDP سرانه آمریکا باشد جزء کشورهای شمال در نظر گرفته شده‌اند. در ضمن تامسون و ریوونی افزون بر این تقسیم‌بندی اصلی، یک تقسیم‌بندی فرعی نیز ارائه کرده‌اند که برپایه آن، کشورهای جنوب به دو دسته جنوب پایین و جنوب بالا و کشورهای شمال نیز به دو دسته شمال پایین و شمال بالا تقسیم شده‌اند. در تقسیم‌بندی فرعی اول، معیار، برپایه ۱۲/۵ درصد GDP سرانه آمریکا است و بالاتر از این آستانه به معنای جنوب بالا و پایین‌تر از آن به معنای جنوب پایین است.

در تقسیم‌بندی فرعی دوم نیز معیار برپایه ۵۰ درصد GDP سرانه آمریکاست و به همان ترتیب بالاتر از این آستانه به معنای شمال بالا و پایین‌تر از آن به معنای شمال پایین است. مقاله حاضر می‌کوشد این مرزبندی را در تحلیل موقعیت توسعه‌ای جهان اسلام و سپس ایران بکار گیرد. علت انتخاب این الگو در مقاله این است که معیاری کاربردی برای ترسیم مرزبندی شمال - جنوب متکی بر تجربه تاریخی توسعه در سطح جهان، و هم تقسیم‌بندی فرعی در داخل هر یک از دو جهان شمال و جنوب ارائه کرده که امکان رتبه‌بندی دقیق‌تر کشورها از نظر موقعیت توسعه‌ای در سطح جهان فراهم می‌سازد. در این مقاله افزون بر معیار شمال - جنوب، به فراخور بحث از معیارهای توسعه‌ای دیگر همچون تقسیم‌بندی معروف سه جهانی نیز بهره گرفته شده است؛ البته معیار اصلی تحلیل، همان مرزبندی شمال - جنوب است. بر این اساس کشورهای جهان از نظر معیارهای توسعه به سه دسته تقسیم شده‌اند:

۱- جهان توسعه یافته که کشورهای عضو آن هم اقتصاد پیشرفته دارند و هم نظام سیاسی باثبات و دموکراتیک که بطور عمده کشورهای حوزه اتحادیه اروپا، آمریکای شمالی، استرالیا، نیوزلند و ژاپن را شامل می‌شوند؛

۳۸

۲- کشورهای کمونیستی و پسا کمونیستی که همگی میراث‌دار نظام‌های کمونیستی هستند و البته در بیشتر آنها این نظام‌ها از بین رفته‌اند. کشورهای این حوزه با بلوک شرق سابق قابل انطباق‌اند. شمار زیادی از این کشورها به اقتصاد بازار رو کرده‌اند که از آنها با تعبیر مختلفی همچون اقتصادهای در حال گذار، اقتصادهای در حال ظهور و ... یاد می‌شود.

۳- جهان در حال توسعه و کمتر توسعه یافته (اونیل، ۱۳۹۴: ۲۲۳)، که بطور عمده شامل پنج منطقه است، یعنی شرق و جنوب شرق آسیا، آمریکای لاتین و کارائیب، خاورمیانه و شمال آفریقا، جنوب آسیا و آفریقای پایین صحرا (کلایو اسمیت، ۱۳۹۳: ۳۰). جالب توجه است منطقه سوم بخش مهمی از جهان اسلام را دربرمی‌گیرد.

## ۲- موقعیت اقتصادی کشورهای اسلامی و ایران در سطح جهان

پنجاه و هفت عضو کنونی سازمان کنفرانس اسلامی در یک گستره بزرگ جغرافیایی در چهار قاره جهان جای گرفته‌اند. مرز این جهان از آلبانی (اروپا) در شمال تا موزامبیک (آفریقا) در شرق و از گویان (آمریکای لاتین) در غرب تا اندونزی (آسیا) در شرق را فرا می‌گیرد. بدین ترتیب کشورهای



عضو سازمان کنفرانس اسلامی بعنوان یک گروه، یک ششم مساحت جهان و یک پنجم کل جمعیت آن را تشکیل می‌دهند. کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی، بخش عمده‌ای از جهان در حال توسعه را در برمی‌گیرند. با این همه به سبب سطوح متفاوت اقتصادی این کشورها را نمی‌توان بعنوان یک گروه همگن اقتصادی در نظر گرفت (میرترابی، ۱۳۹۳: ۷۱).

کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی بعنوان یک گروه واحد، منابع بالقوه اقتصادی فراوانی را در حوزه‌ها و بخش‌های مختلف همچون کشاورزی، انرژی، منابع معدنی، منابع انسانی و ایجاد یک منطقه تجاری گسترده و استراتژیک، در اختیار دارند. با این حال، این امکانات بالقوه، در بسیاری از کشورهای اسلامی به سطوح معقول توسعه اقتصادی و انسانی تبدیل نشده‌اند. زمانی که متوسط عملکرد اقتصادی کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی با کشورهای در حال توسعه مقایسه شود، این واقعیت بیشتر نمایانگر خواهد شد که عملکرد اقتصادی کشورهای اسلامی در مقایسه با متوسط عملکرد کشورهای در حال توسعه حتی پایین‌تر است.

ایران از لحاظ تولید ناخالص داخلی برپایه برابری قدرت خرید، بیست و دومین اقتصاد بزرگ جهان است و برپایه تولید ناخالص اسمی براساس فهرست بانک جهانی، اقتصاد ایران، رتبه ۵۰ را در میان ۳۹ کشورهای جهان دارد. اما به نسبت جمعیت، یا همان میزان تولید ناخالص داخلی سرانه که از اصلی‌ترین معیارهای توسعه‌یافتگی است، ایران در سال ۲۰۲۰ با سرانه ۲'۴۲۲ دلار آمریکا در رتبه ۱۵۶ جهان از میان ۲۱۳ کشور مورد بررسی بانک جهانی، جای گرفته است. اقتصاد ایران یک اقتصاد ترکیبی، شامل یک بخش دولتی بزرگ است که در حدود ۶۰ درصد آن به شیوه متمرکز و دستوری اداره می‌شود. بخش عمده‌ای از صادرات در ایران برپایه صادرات نفت و گاز است. در سال ۲۰۱۰ این صادرات ۶۰ درصد درآمد دولت را شامل شده است. براساس نتایج مطالعه ارزیابی ساختار اقتصاد ایران با رویکرد توسعه پایدار که از طریق یک الگوی پیشنهادی براساس مفهوم توسعه پایدار ارائه شده، جهت شناسایی و محاسبه شاخصه‌های توسعه پایدار در ایران براساس چارچوب دسته‌بندی موضوع- زیر موضوع، مطالعه‌ای اسنادی، پیمایشی و محاسباتی با استفاده از بالغ بر ۸۰ شاخصه پایداری توسعه انجام گرفته است.

نتایج محاسبات در مورد اقتصاد ایران و در پنج دهه ۱۳۴۰، ۱۳۵۰، ۱۳۶۰، ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ نشان می‌دهد که، در موضوع فقر و نابرابری تنها در دهه ۱۳۸۰ به پایداری مطلوب دست یافته‌ایم و هرچند

از دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰ روند پایداری رو به بهبود بوده است، اما در دهه ۱۳۷۰ با افت شدید شاخصه‌های فقر و نابرابری روبرو شده‌ایم. باتوجه به اعمال سیاست‌های تعدیل اقتصادی در این دهه و دوره سازندگی پس از جنگ، می‌توان اثر منفی اعمال سیاست‌های تعدیل اقتصادی را بر پایداری در حوزه فقر و نابرابری مشاهده کرد.

در موضوع بهداشت عمومی و امنیت غذایی پایداری مطلوب در سه دهه ۱۳۵۰، ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ مشاهده شده است. به‌خصوص وضعیت پایداری بهداشت عمومی در دو دهه ۱۳۵۰ و ۱۳۸۰ در مقایسه با دهه‌های پیش از آن از بهبود قابل توجهی برخوردار بوده است که از دلایل اصلی این بهبود افزایش سرانه مصرف لبنیات و گوشت، کاهش مرگ و میر کودکان و افزایش امید به زندگی، افزایش سرانه مراقبت‌های بهداشتی اولیه و افزایش سرانه مخارج بهداشتی است. همچنین وضعیت نامطلوب این شاخصه در دهه ۱۳۶۰ باتوجه به شرایط جنگی در کشور با انتظارات هماهنگی دارد.

در موضوع جمعیت روند تغییرات پایداری و مقایسه آن با تغییرات رشد و توسعه اقتصادی در ایران نشان می‌دهد که باتوجه به رقم بالای پایداری جمعیت در دو دهه گذشته و تغییرات پایداری در دهه‌های پیش از آن، ایران در شرایط طلایی پنجره جمعیتی قرار دارد. عدد مربوط به میانگین نسبت وابستگی در دو دهه ۱۳۷۰ (۸۸/۴۳) و ۱۳۸۰ (۳/۳۰) مؤید همین موضوع است.

در موضوع آموزش، هرچند پایداری بطور متناوب در نیم قرن گذشته در حال بهبود و افزایش بوده است اما بجز دهه ۱۳۸۰ که عدد پایداری اندکی از ۵۰ درصد فزونی یافته است، هیچگاه وضعیت مطلوبی در این حوزه مشاهده نشده است. نتایج محاسبات گویای ضعف ساختاری در بخش آموزش و ضرورت تجدیدنظر در برنامه‌ریزی و سیستم‌های آموزشی در کشور است.

در موضوع حکمرانی به استثنای دهه ۱۳۴۰ نتایج محاسبات نشان می‌دهد که نه تنها پایداری مطلوبی در دهه‌های گذشته در کشور وجود نداشته است، بلکه روند تغییرات پایداری در حوزه حکمرانی، نزول متناوب شاخصه‌های این بخش را نشان می‌دهند. وضعیت تغییرات شاخصه‌های پایه این حوزه و از جمله شاخصه‌های مهار فساد، شمار جرائم ثبتی و قتل عمد، حاکمیت قانون، پرونده‌های موجود در دستگاه قضایی و اثربخشی دولت، نسبت بودجه دولت به GDP و سهم مالیات از درآمد دولت در طول زمان، مؤید همین مطلب هستند.

### ۳- وضعیت ناهمگن کشورهای اسلامی از نظر ساختارهای توسعه‌ای

کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی، به دلیل ساختار اقتصادی و عملکرد اقتصادی، تفاوت‌های بسیاری با هم دارند. از میان پنجاه کشور کمتر توسعه یافته در سطح جهان، بیست و دو کشور، یعنی بطور تقریبی نیمی از آنها در جهان اسلام یافت می‌شوند. بطور تقریبی تمامی این کشورها، برای رشد و توسعه اقتصادی خود به صادرات چند قلم محدود از کالاهای اولیه غیرنفتی و بطور عمده محصولات کشاورزی وابسته‌اند. سطح پایین درآمد سرانه، ضعف منابع و مهارت‌های انسانی و سطوح بالای آسیب‌پذیری اقتصادی، از ویژگی‌های عمده کشورهای کمتر توسعه یافته جهان به حساب می‌آید. نخستین فهرست رسمی تهیه شده از این کشورها در سال ۱۹۷۱ میلادی، ۲۴ کشور را در برمی‌گرفت که هشت کشور اسلامی نیز در میان آنها بود. با این حال شمار این دسته از کشورها اکنون به دو برابر افزایش یافته است. مجموع جمعیت کشورهای کمتر توسعه یافته جهان در سال ۲۰۰۷ میلادی به ۷۸۱ میلیون نفر (معادل دوازده درصد) جمعیت جهان رسید. بیشتر این کشورها (۳۴ کشور) در آفریقا و بویژه منطقه آفریقا زیر صحرا واقع شده‌اند (SESRI, 2016: 3).

از سوی دیگر، هفده کشور عضو OIC بعنوان کشورهای صادرکننده نفت به حساب می‌آیند. چشم-<sup>۴۱</sup> انداز رشد و توسعه اقتصاد این کشورها، بطور عمده به تولید و صادرات نفت و گاز وابسته است. امروزه کارشناسان از معیارهای مختلفی برای شناسایی دولت‌های صادرکننده نفت بهره می‌گیرند. برای مثال هر دولتی که تولیدات معدنی‌اش دستکم ده درصد تولید ناخالص داخلی‌اش را تشکیل دهد و یا صادرات مواد معدنی آن، دستکم ۴۰ درصد از کل صادرات آن را دربرگیرد، دولت رانتیه خوانده می‌شود. بانک جهانی بنابر تعریف خاص خود، اقتصاد اینگونه کشورها را (اقتصاد معدنی) می‌خواند (میرترابی، ۱۳۹۳: ۱۲). شاخص‌های دیگری نیز از جانب کارشناسان برای شناسایی و دسته‌بندی دولت‌های رانتیه بکار گرفته شده است که برای نمونه می‌توان به شاخص (اتکا یا وابستگی به نفت) اشاره کرد. چنانچه در جدول زیر مشاهده می‌شود از میان بیست کشور وابسته به صادرات نفت، فقط چهار کشور جمهوری دموکراتیک کنگو، ونزوئلا، گینه استوایی و گابن جزء کشورهای غیراسلامی به حساب می‌آیند.

از طرفی شماری از کشورهای صادرکننده نفت در جهان اسلام به علت جمعیت اندک، جزء ثروتمندترین کشورهای اسلامی و حتی جهان به حساب می‌آیند. در چنین شرایطی، شکافی جدی

میان کشورهای ثروتمند و فقیر عضو OIC به چشم می‌خورد. (بانک جهانی: ۲۰۰۱). به تازگی ۲۶ کشور عضو OIC را بعنوان کشورهای دارای درآمد اندک و ۲۵ کشور را با درآمد متوسط دسته‌بندی کرده است که از میان آنها هجده کشور درآمد پایین‌تر از سطح متوسط و هفت کشور درآمد بالاتر از سطح متوسط دارند. نقطه مقابل فقط شش کشور اسلامی، در دسته‌بندی کشورهای دارای درآمد بالا جای گرفته‌اند. از این‌رو است که بخش عمده تولید (درآمد) و تجارت گروه کشورهای عضو OIC همچنان در شمار اندکی از این دسته از کشورها متمرکز است. فقط ده کشور اسلامی، ۷۴ درصد کل درآمد (GDP) کشورهای عضو OIC و ۷۶ درصد از مجموع صادرات کالاهای این گروه را برپایه بهای جاری دلار آمریکا در اختیار خود دارند. در ضمن براساس آمار، GDP سرانه قطر بعنوان ثروتمندترین عضو کشور جهان اسلام در سال ۲۰۱۰ میلادی، ۱۷/۱ برابر متوسط GDP سرانه کشورهای عضو بوده است که این رقم از شکاف درآمدی و رفاهی شدید در بلوک کشورهای جهان اسلام حکایت دارد (OIC Report Economic Annual, 2011: 29).

در سطح کشورهای اسلامی، پنج کشور قطر، امارات، کویت، بروئئی و بحرین، در سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ بیشترین درآمد سرانه را از آن خود کردند. در این حال، کمترین درآمد سرانه در کشورهای

۴۲

گینه بیسائو، نیجر، افغانستان، موزامبیک، سومالی و سیرالئون به ثبت رسید.

افزون بر این باید توجه داشت که بخش عمده تولیدات کشورهای اسلامی، تنها به شمار اندکی از کشورها اختصاص دارد. ده کشور بزرگ عضو OIC، ۵۸ درصد مجموع جمعیت این گروه را تشکیل می‌دهند، اما ۷۳ درصد تولیدات کشورهای اسلامی را در سال ۲۰۰۷ میلادی به خود اختصاص دادند. با در نظر گرفتن این مسئله، چنین به نظر می‌رسد که مجموع عملکرد کشورهای اسلامی بعنوان یک گروه به شدت از تحولات این ده کشور تأثیر می‌پذیرد.

در موضوع توسعه ایران، بهبود قابل ملاحظه‌ای در پایداری دو دهه ۱۳۵۰ و ۱۳۸۰ در مقایسه با دهه‌های پیش از آن مشاهده می‌شود. تحولات سیاسی نظیر افزایش درجه باز بودن اقتصاد، افزایش مشارکت زنان در تصمیم‌گیری‌ها و افزایش قابل ملاحظه مشارکت مردم در انتخابات، در دهه ۱۳۵۰ که در نهایت به پیروزی انقلاب اسلامی در ایران منجر شد و همچنین توجه خاص به بحث توسعه سیاسی در سال‌های پایانی دهه ۱۳۷۰ و سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۸۰ و خصوصاً اجرایی کردن قانون انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا که پیش از آن اجرایی نشده بود، می‌تواند از دلایل اصلی بهبود وضعیت توسعه‌ای در این دو دهه باشد. این در حالی است که پایداری توسعه ایران در

دهه ۱۳۶۰ به شدت کاهش یافته است که باتوجه به شرایط جنگی حاکم بر کشور و تحولات سیاسی پس از انقلاب ۱۳۵۷، با انتظارات تطابق دارد.

#### ۴- وضعیت تولید و رشد اقتصادی در کشورهای اسلامی

پنجاه و هفت کشور اسلامی با حدود ۲۲/۸ درصد از جمعیت جهان در سال ۲۰۱۰ میلادی، ۱۰/۸ درصد از مجموع تولید ناخالص داخلی (GDP) جهان را برپایه بهای جاری دلار آمریکا به خود اختصاص دادند. در عین حال در این سال، مجموع توان اقتصادی کشورهای اسلامی از شماری از کشورهای جهان به میزان درخور توجهی کمتر بوده است. در این سال آمریکا ۱۹/۲ درصد و چین ۱۳/۲ درصد از GDP جهان را به خود اختصاص دادند، هرچند که باید توجه داشت ایالات متحده و چین عنوان نخستین و دومین اقتصاد دنیا را یدک می‌کشند. مجموع GDP کشورهای اسلامی در فاصله سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ میلادی بطور پیوسته رشد کرد و از ۶/۳ تریلیون دلار به حدود ۸ تریلیون دلار افزایش یافت. در همین مدت متوسط درآمد سرانه کشورهای اسلامی (اصلاح شده برپایه برابری قدرت خرید) افزایش یافت و به ۵۱۸۲ دلار در سال ۲۰۱۰ میلادی رسید.

۴۳

در موضوع شاخصه‌های اقتصادی (رشد اقتصادی) ایران، عدد مطلوب پایداری تنها در دهه ۱۳۵۰ در مقدار ۸۱ درصد تجربه شده است و در چهار دهه دیگر پایداری شاخصه‌های اقتصادی نامطلوب است. هرچند عدد پایداری در دهه ۱۳۸۰ نسبت به دهه پیش از آن دو برابر شده است. علت اصلی مطلوب بودن پایداری شاخصه‌های اقتصادی در دهه ۱۳۵۰ بالا بودن عدد مربوط به شاخصه‌های بهره‌وری نیروی کار، تولید سرانه ناخالص داخلی، نسبت مالیات به تولید، سهم بالای سرمایه‌گذاری از تولید و پایین بودن نسبت بدهی دولت به تولید بوده است. در چهار دهه ۱۳۴۰، ۱۳۶۰، ۱۳۷۰، ۱۳۸۰ و در کنار سایر شاخصه‌ها (نظیر نرخ تورم، شدت مصرف انرژی و هزینه‌های مربوط به تحقیق و توسعه) در شاخصه‌های کلیدی مطرح شده نیز وضعیت چندان مطلوبی وجود نداشته است.

#### ۵- وضعیت تجارت خارجی کشورهای اسلامی

در دوره زمانی ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ میلادی، مجموع صادرات کالاهای کشورهای اسلامی به میزان درخور توجهی افزایش یافت و در سال ۲۰۰۷ میلادی، به ۱۳۵۶ میلیارد دلار رسید. این رقم در سال ۲۰۰۲

میلاادی، ۶۱۲ میلیارد دلار بود. در عین حال باید توجه داشت که این رقم تنها ۹/۸ درصد از مجموع صادرات کالاها در سال ۲۰۰۷ میلاادی، را به خود اختصاص داد. بطور کلی سهم کشورهای اسلامی در صادرات کالاها در جهان بطور آهسته روبه افزایش بوده است. از سوی دیگر مجموع صادرات کشورهای اسلامی در سال ۲۰۰۷ میلاادی، ۲۱/۸ درصد از کل صادرات کشورهای در حال توسعه را به خود اختصاص داد (Report Economic Annual, 2011: 14).

پایداری در موضوع تجارت خارجی ایران، وضعیتی تناوبی را در پنج دهه گذشته تجربه کرده است، بطوریکه در دو دهه ۱۳۵۰ و ۱۳۷۰ پایداری تجاری مطلوب و در سه دهه دیگر نامطلوب بوده است. بالاترین رقم پایداری در بخش تجارت خارجی باتوجه به عدد بالای شاخصه‌های موازنه تجاری کالاها و نسبت صادرات غیرنفتی به واردات در دهه ۱۳۷۰، مربوط به این دهه است.

#### ۶- وضعیت همگرایی تجاری میان کشورهای اسلامی

کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلاادی، در راستای تقویت همکاری‌های اقتصادی و تجاری تلاش‌هایی به انجام رسانده‌اند. افزایش پیوندهای اقتصادی میان کشورهای اسلامی و مقابله با چالش‌های تجاری جهانی از اهداف عمده این تلاش‌ها بوده است. در همین ارتباط در ششمین نشست کمیته دائمی همکاری اقتصادی و تجاری سازمان کنفرانس اسلامی (COMCEC) که در اکتبر سال ۱۹۹۰ میلاادی در استانبول ترکیه برگزار شد، توافقنامه نظام ترجیحی تجارت میان کشورهای عضو سازمان، به امضاء رسید. هدف این توافقنامه این است که تجارت میان اعضا را برپایه رفتارهای تجاری برابر و غیرتبعیض‌آمیز، گسترش دهد. البته باید توجه داشت که این توافقنامه تازه پس از ۱۲ سال در سال ۲۰۰۲ میلاادی پس از تأیید در ده کشور عضو، حالت اجرایی پیدا کرد. دو پروتکل دیگر نیز در ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ میلاادی، در راستای کاهش تعرفه‌های تجاری میان کشورهای عضو به امضا رسید. هدف این توافق‌ها این است که حجم تجارت میان کشورهای اسلامی، به ۲۰ درصد برسد. در این حال، مجموع تجارت میان کشورهای اسلامی در سال ۲۰۰۸ میلاادی، به ۳/۴ تریلیون دلار رسید.

این رقم ۴/۵ برابر سطح تجارت اعضا در ده سال قبل و ۸/۵ برابر دو دهه پیش از آن است. این امر نشانه خوبی برای گسترش مبادلات تجاری و اقتصادی میان کشورهای اسلامی به شمار می‌رود؛ البته این رشد سریع تجارت، روندی جهانی نیز بوده است. بگونه‌ای که مجموع تجارت کالایی در سطح

جهان از حدود ۶ تریلیون دلار در سال ۱۹۸۹ به ۳۲ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۸ افزایش پیدا کرد. در هر حال سهم تجارت کشورهای اسلامی از کل تجارت جهانی از حدود هفت درصد تا سال ۲۰۰۳ به ۱۰/۵ درصد در سال ۲۰۰۸ افزایش یافت.

با وجود پیشینه درازمدت فعالیت سازمان کنفرانس اسلامی، تجارت میان کشورهای عضو این سازمان پیش از سال‌های نخست قرن جدید، رشد چندانی نداشت و حتی در مقاطعی سیر نزولی پیدا کرد. بطور کلی حجم تجارت میان کشورهای عضو از ۱۲/۷ درصد کل تجارت اعضا در ۱۹۸۹ میلادی، به ۱۱/۴ درصد در ۱۹۹۳ کاهش یافت و این سیر نزولی تا اواخر دهه ۱۹۹۰ ادامه یافت، اما حجم تجارت داخلی کشورهای اسلامی از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ میلادی سیر صعودی در خور توجهی پیدا کرد و به ۱۶/۲ درصد از کل تجارت اعضا افزایش یافت. این رقم نمایانگر چهارده درصد کل صادرات اعضا و ۱۸/۹ درصد کل واردات کشورهای اسلامی در این سال بود.

با وجود روند سریع رشد تجارت میان کشورهای اسلامی، بررسی‌های دقیق‌تر نشان می‌دهد این روند بطور عمده میان چند کشور اسلامی در جریان است و سهم دیگر کشورها در این روند درخور توجه نیست. آمار تجارت داخلی کشورهای اسلامی نشان می‌دهد که ۷۵ درصد یا سه چهارم این رقم، فقط ۴۵ به ده کشور منحصر می‌شود. در این میان عربستان سعودی با ۴۱/۵ میلیارد دلار در بطور میانگین در این سال‌ها، بیشترین سهم صادرات به کشورهای اسلامی را به خود اختصاص داد.

در حقیقت یکی از مسائل بسیار مهمی که در تجارت میان کشورهای اسلامی باید به آن توجه داشت این است که اگر ساختار اقتصادی کشورها تا اندازه زیادی شبیه به هم باشد، چندان به رفع نیازهای متفاوت یکدیگر قادر نخواهند شد. برعکس اگر اقتصاد کشورها مکمل یکدیگر باشد، زمینه فراوانی برای گسترش سطح تجارت میان آنها به وجود خواهد آمد. در دنیای امروز یکی از مهم‌ترین گام‌ها در تغییر ساختار اقتصادی کشورها و پاسخگویی به نیازهای متفاوت تجارت و سرمایه‌گذاری، متنوع شدن ساختار اقتصاد و ارتقای سطح فناوری آن است. به همین علت است که در کشورهای پیشرفته جهان، سهم بالایی از تجارت و سرمایه‌گذاری میان خود همین کشورها انجام می‌پذیرد، بنابراین از یک منظر می‌توان گفت تا زمانی که کشورهای اسلامی نتوانند بخش درخور توجهی از نیازهای تکنولوژیکی خود را از راه مبادلات و سرمایه‌گذاری‌های مشترک تأمین کنند، سطح تجارت میان آنها، افزایش چشم‌گیری پیدا نخواهد کرد. در تجارت کالایی میان کشورهای اسلامی، بیشترین سهم از

آن نفت و فراورده‌های نفتی و پس از آن کالاهای صنعتی است. در سال ۲۰۰۸ میلادی، سوخت‌های معدنی و فراورده‌های همراه، حدود ۲۰ درصد و کالاهای صنعتی ۲۱ درصد از کل تجارت کالا میان کشورهای اسلامی را به خود اختصاص دادند. از میان دسته نخست کالاها، نفت و فراورده‌های آن به تنهایی ۱۷ درصد کل تجارت میان کشورهای اسلامی را در این سال دربرگرفت؛ البته با توجه به سهم عمده کشورهای اسلامی بویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس در تولید و صدور نفت در سطح جهان، این وضع دور از انتظار نیست. به خصوص باید توجه داشت که در این سال‌ها بهای نفت و فراورده‌های آن به سرعت افزایش یافت و بنابراین سهم بزرگی از رشد تجارت داخلی میان کشورهای اسلامی و همچنین رشد تجارت کل این کشورها را باید به این مسئله نسبت داد.

اتکای شمار زیادی از کشورهای اسلامی به صادرات طیف محدودی از کالاها، همواره پدیده‌ای مشکل‌آفرین بوده است. این وضع اقتصاد این کشورها را در برابر نوسان بهای کالاهای صادراتی به شدت آسیب‌پذیر ساخته است. مهمترین الگوی چنین اتکایی را می‌توان در ارتباط با نفت و فراورده‌های نفتی پیدا کرد. این تنها کشورهای اسلامی حوزه خلیج فارس نیستند که به شدت به صادرات نفت و فراورده‌های آن وابسته‌اند، بلکه بسیاری از کشورهای اسلامی در آفریقای زیر صحرا و شمال آفریقا نیز، وضعیت کمابیش مشابهی دارند. از سوی دیگر، حجم خالص سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی (FDI) در کشورهای اسلامی در دوره زمانی مورد بحث، بطور کلی رشد مناسبی را تجربه کرد. حجم این سرمایه‌گذاری‌ها در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ میلادی بطور پیوسته رشد کرد و از ۱۳ میلیارد دلار به ۸۴ میلیارد دلار رسید که بدین ترتیب در این سال، کشورهای اسلامی ۲۲/۷ درصد از سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه را به خود اختصاص دادند. در عین حال باید توجه داشت که شمار اندکی از کشورهای اسلامی بخش عمده‌ای از این گونه سرمایه‌گذاری‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. در این حال ده کشور نخست از این نظر، ۲ درصد مجموع سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در جهان اسلامی را به خود جذب کردند. این کشورها به ترتیب عبارت است از: ترکیه، مصر، قزاقستان، مالزی، اندونزی، نیجریه، پاکستان، سودان، تالونس و اردن. این واقعیت حاکی از آن است که بسیاری از کشورهای اسلامی بویژه کشورهای کمتر توسعه یافته، همچنان در ایجاد یک فضای اقتصادی مناسب برای جذب جریان‌های خارجی سرمایه، با مشکلات جدی روبرو هستند (OIC Annual Economic, 2010). با در نظر گرفتن مبحث اخیر می‌توان این بحث را مطرح کرد که کشورهای اسلامی دارای درآمد متوسط و بالا که شرایط اقتصادی مناسبی



داشته‌اند، بیش از نیمی از سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در این گروه از کشورها را به خود اختصاص داده و همین میزان از ذخایر ارزی خارجی را دارا هستند. روشن است که گروه‌های مختلف درآمدی در میان کشورهای اسلامی، با چالش‌های خاص خود در روند توسعه روبرو هستند. با این حال این بحث کلی درباره همه این کشورها قابل طرح است که باید تلاش‌های بیشتری برای ایجاد فضای مناسب برای جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی انجام شود. برای دستیابی به این هدف، باید اقدام‌هایی اصلاحی برای بهبود فضای کسب و کار و تشویق انگیزه‌های سرمایه‌گذاری برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی فراهم شود. این امر مستلزم ایجاد زیرساخت‌های مناسب و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نو برای تقویت توانایی‌های تولیدی است. گام گذاشتن در این عرصه چالشی جدی برای بیشتر کشورهای اسلامی به شمار می‌رود.

بسیاری از صنایع ایران در سال‌های گذشته با کمبود مواد خام مانند سنگ‌آهن، فرآورده‌های نفتی، محصولات پتروشیمی، گندله و زغال‌سنگ مواجه شده‌اند که از صادرات خام آنان حکایت دارد؛ و از دلایل آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- نبود تعرفه‌های صادراتی و وارداتی متناسب با میزان ارزش افزوده آن محصول یا ماده؛ بدین صورت که در بیشتر کشورهای توسعه یافته، برای جلوگیری از خام‌فروشی و هدایت نقدینگی به سمت صنایع با ارزش افزوده بیشتر، تعرفه صادرات هر ماده یا محصول از رابطه مستقیم با حجم و جرم آن محصول نسبت به ارزش یا ارزش افزوده آن و تعرفه واردات به شکل معکوس آن حاصل می‌گردد؛ یعنی هرچه جرم و حجم محصولی نسبت به ارزش آن بیشتر باشد؛ مالیات بیشتری بر صادرات آن و مالیات کمی بر واردات آن وضع می‌گردد.

۲- عدم اصلاح ساختاری در شرکت‌های داخلی برای تبدیل آنان به ابرشرکت، پیش از واگذاری آنان به بخش خصوصی یا شبه‌دولتی؛ بطور مثال دولت بسیاری از کشورها پیش از واگذاری شرکت‌های فولادسازی، همه سهام معدن سنگ‌آهن و معدن زغال‌سنگی که پیش‌تر تأمین‌کننده مواد خام فولادساز مربوطه بوده را همراه با کنسانتره‌سازی معادن موردنظر، به شرکت‌های فولاد واگذار می‌کنند؛ در حالی که در ایران معادن و صنایع فولادی بطور جداگانه واگذار گردیدند که همین امر موجب گردید که فولادسازان همواره جهت تأمین سرمایه در گردش موردنیاز برای خرید مواد خام خود، اقدام به گرفتن وام از بانک‌ها کنند که خود منجر به بدهکاری فولادسازان، افزایش نقدینگی

در جامعه و تورم در اقتصاد ایران گشته است. همچنین در صنایع خودروسازی ایران نیز بسیاری از شرکت‌های قطعه‌سازی زیرمجموعه خودروسازان، تحت عناوینی مانند فروش اموال مازاد از شرکت مادر جدا گردیدند که بجز تأثیرات تورمی منجر به ایجاد توافقات خرید قطعه میان دو شرکت و بالطبع فاکتورسازی و فسادهای مربوطه مانند ایجاد کرسی‌های جدید هیأت‌مدیره در این شرکت‌های مستقل، جهت ایجاد شغل‌هایی تنها با هدف دریافت حقوق برای کارگزاران نظام و وابستگان آنان گردیده است. در آغاز دهه ۶۰، دو شرکت صنایع آذراب و ماشین‌سازی اراک نیز که پیش‌تر یک شرکت واحد بودند، به دو شرکت مجزا بدل شدند. همچنین در صنایع نفت از آغاز دهه ۸۰ پتروشیمی‌ها و پالایشگاه‌ها نخست از زیرمجموعه شرکت ملی نفت ایران خارج شده سپس بصورت ادغام نشده و بطور جداگانه واگذار گردیدند. این معضل در ایران به تفکر جزیره‌ای معروف شده است.

## ۷- وضعیت توسعه انسانی در کشورهای اسلامی و ایران

شاخص توسعه انسانی، معیاری است که برنامه توسعه سازمان ملل، برای سنجش ابعاد اجتماعی و انسانی روندهای توسعه بکار می‌گیرد. این معیار، شاخصی است که توسعه انسانی را در سه حوزه با بهداشتی، آموزشی و اقتصادی بررسی می‌کند. در این حال امید به زندگی در زمان تولد بعنوان شاخص بهداشتی، باسواد بزرگسالان و میزان ثبت نام از افراد واجد شرایط در سه مقطع مدرسه برای سنجش سطح آموزشی کشور موردنظر و GDP سرانه واقعی بعنوان معرف وضعیت درآمدی آن کشور مطرح است. برنامه توسعه سازمان ملل برپایه معیار توسعه انسانی، کشورها را به چهار دسته تقسیم می‌کند که عبارت است از:

- کشورهای دارای شاخص توسعه انسانی بسیار بالا (با شاخص توسعه انسانی ۹ درصد به بالا)؛

- شاخص توسعه انسانی بالا (با امتیاز بین ۸ درصد تا ۸۹۹ درصد)؛

- شاخص توسعه انسانی متوسط (با امتیاز بین ۵ درصد تا ۷۹۹ درصد)؛

- شاخص توسعه انسانی پایین (پایین‌تر ۴۹۹ درصد) (Report Development Human, ) (2009).

همین دسته‌بندی را می‌توان در ارتباط با کشورهای اسلامی و ایران نیز بکار گرفت. در عین حال باید توجه داشت که ارائه چشم‌اندازی روشن از وضع توسعه انسانی در کشورهای اسلامی به علت

شمار چشمگیر این شورها، پراکندگی جغرافیایی آنها و ساختارهای جمعیتی متنوع‌شان کاری دشوار است.

برپایه گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد که برپایه اطلاعات متقن تهیه شده، جهان اسلام را می‌توان از نظر شاخص توسعه انسانی به چهار بخش با توسعه انسانی بسیار بالا، بالا، متوسط و پایین دسته‌بندی کرد. این گزارش نشان می‌دهد که بیشتر کشورهای اسلامی در زمینه توسعه انسانی در گروه‌های پایین و متوسط قرار دارند. در میان ۳۸ کشور جهان با درجه توسعه انسانی بسیار بالا فقط ۴ کشور اسلامی شامل برونی، کویت، قطر و امارات به چشم می‌خورند که همگی جزء کشورهای مرفه صادر کننده نفت به حساب می‌آیند. همچنین در میان ۴۵ کشور با درجه توسعه انسانی بالا، ۱۱ کشور اسلامی حضور دارند که باز هم بیش از نیمی از آنها شامل بحرین، لیبی، عمان، عربستان، مالزی و قزاقستان جزء صادر کنندگان نفت هستند. در میان ۷۵ کشور دارای شاخص انسانی متوسط نیز ۲۶ کشور اسلامی قابل شناسایی است. مابقی کشورهای اسلامی نیز در دسته کشورهای دارای شاخص انسانی پایین قرار گرفته‌اند. البته باید به این نکته بسیار مهم توجه داشت که در این گروه - بندی، شاخص توسعه انسانی متوسط شامل طیف گسترده‌ای از کشورها می‌شود و به لحاظ کمی نیز ۴۹ امتیاز بین ۵ تا ۷۹۹ درصد برای این گروه از کشورها در نظر گرفته شده است. با این حال طیف پایینی از کشورهایی که در این دسته‌بندی قرار می‌گیرند در عمل کشورهایی فقیر به حساب می‌آیند؛ بنابراین دستکم کشورهایی همچون کومور، یمن، پاکستان، بنگلادش، سودان، تانزانیا، موریتانی، جیبوتی و نیجریه (۱۰ کشور) را بطور طبیعی نمی‌توان جزء کشورهای دارای شرایط متوسط به لحاظ شاخص‌های توسعه در نظر گرفت.

برنامه توسعه سازمان ملل، معیارهای متعددی را برای اندازه‌گیری سطح فقر در کشورها بکار می‌گیرد. برپایه یکی از این معیارها، کشورهایی که شهروندان‌شان روزانه کمتر از یک دلار درآمد دارند، کشورهای فقیر شناخته می‌شوند و از امتیاز باسواد بویژه میان مردان و زنان بعنوان شاخص برابری اجتماعی بکار گرفته شده است. برپایه شاخص‌های ارائه شده، در بیشتر کشورها با سطح توسعه پایین، درصد باسواد زنان بسیار کمتر از مردان است و شاید یکی از علت‌های این وضع، کوتاهی دولت‌ها در تخصیص منابع بیشتر به امور اجتماعی باشد. با وجود کمبود منابع مالی در بیشتر

کشورهای اسلامی، درصد بودجه اختصاص یافته به سوادآموزی و تأمین بهداشت بسی کمتر از هزینه‌های نظامی است (یاسوری، ۱۳۹۲: ۲۰۱).

از دیگرسو امروزه سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی، بعنوان یکی از مهمترین عوامل مؤثر در رشد اقتصادی به حساب می‌آید و بعنوان ابزاری در از بین بردن فقر و کاهش نابرابری نیز مورد توجه است. در حوزه مسائل بهداشتی مرتبط با شاخص توسعه انسانی یکی از مهمترین معیارها در این زمینه شاخص امید به زندگی است. امید به زندگی بیانگر برخورداری از امکانات بهداشتی و درمانی، خوراک و حتی درآمد و رفاه اجتماعی است. این شاخص، نمایانگر آن است که فرد متولد در کشور موردنظر، بطور طبیعی و در صورتی حادثه‌ای برای او پیش نیاید، چند سال عمر خواهد کرد. برپایه گزارش سازمان ملل، میانگین امید به زندگی در کشورهای اسلامی نزدیک به ۶۰ سال است. این رقم در کشورهای جهان سوم به ۶۵ سال و در کشورهای پیشرفته به ۷۸ سال می‌رسد. در ۳۰ درصد از کشورهای اسلامی، امید به زندگی کمتر از ۶۰ سال است (یاسوری، ۱۳۹۲: ۲۰۳).

این سطح متوسط امید به زندگی در گروه کشورهای اسلامی، در مقایسه با اتحادیه آفریقا (۵۱ سال) بهتر است، اما باید توجه داشت که متوسط امید به زندگی در اتحادیه اروپا ۷۹ سال، در آسه آن، ۶۹ سال و اتحادیه عرب ۶۶ سال است. از دیگر شاخص‌های مورد بررسی به شاخص مرگ و میر کودکان زیر پنج سال، مرگ و میر مادران، برخورداری از آب تصفیه شده و سیستم دفع بهداشتی فاضلاب می‌توان اشاره کرد. این شاخص‌ها در بیشتر کشورهای اسلامی بسیار پایین‌تر از کشورهای پیشرفته است.

در صورتی که مجموعه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی (OIC) را با سه گروه‌بندی دیگر، یعنی کشورهای در حال توسعه، کشورهای عضو OECD و پانزده کشور عضو اتحادیه اروپا مقایسه کنیم، روشن خواهد شد که کشورهای اسلامی از نظر معیارهای بهداشتی به شدت از دو گروه‌بندی اخیر عقب‌تر هستند. آمار کلی حاکی از آن است که سطح متوسط نظام‌های بهداشتی کشورهای اسلامی یک سوم کشورهای عضو OECD و اتحادیه اروپاست؛ حتی اگر کشورهای اسلامی را با کشورهای در حال توسعه مقایسه کنیم، کشورهای اسلامی در همه معیارها به جزء شمار پزشکان در هر ۱۰ هزار نفر از جمعیت، از کشورهای در حال توسعه عقب‌تر هستند.

## ۸- وضعیت اقتصاد دانش بنیان در کشورهای اسلامی

تردیدی نیست که پژوهش در زمینه علم و فناوری امروزه اهمیت بسیاری دارد و عامل اصلی در پیشرفت به سوی ایجاد یک اقتصاد مبتنی بر دانش و نوآوری است. این امر از یکسو به درک بهتر جنبه‌های مختلف زندگی یاری می‌رساند و از سوی دیگر سبب بهبود استاندارد زندگی از راه بکارگیری دانش و فناوری‌های نوین می‌شود. در دنیای امروز رقابت شدیدی میان کشورها در زمینه ایجاد اقتصاد مبتنی بر دانش و فناوری وجود دارد و طبیعی است که توجه به پژوهش و هدایت درست فعالیت‌ها در این حوزه، نقش مهمی در این امر ایفا می‌کند. حرکت در مسیر پایه‌ریزی اقتصاد دانش بنیان می‌تواند زمینه همگرایی هرچه بیشتر کشورهای اسلامی را در حوزه‌های اقتصادی و فنی فراهم کند چراکه در این شرایط کشورهای اسلامی قادر خواهند بود بسیاری از نیازهای تکنولوژیکی خود را از راه گسترش همکاری‌ها تأمین کنند. از سوی دیگر همانگونه که پیش از این ذکر شد، شماری از صاحب‌نظران بر این باورند که خط اصلی جداکننده کشورهای شمال و جنوب به دستاوردهای تکنولوژیکی کشورها مرتبط است. بدین معنا که پرکردن شکاف کشورهای جنوب با شمال، بطور عمده بر موفقیت در جذب فناوری‌های نوین و پایه‌ریزی اقتصاد دانش بنیان مبتنی است. متأسفانه<sup>۵۱</sup> کشورهای اسلامی در زمینه شاخص‌های مرتبط با اقتصاد دانش بنیان، ضعف‌های فراوانی دارند؛ هرچند که در این زمینه نیز موقعیت این کشورها به هیچ وجه یکدست نیست. برای سنجش ویژگی‌های اقتصاد دانش بنیان معیارهای فراوانی بکار می‌رود. یکی از این معیارها که سطح فعالیت‌های پژوهشی و اهمیت آن را در یک کشور نشان می‌دهد هزینه‌هایی است که هر کشور به تحقیقات و توسعه اختصاص می‌دهد. در این زمینه معیار ویژه‌ای برای سنجش و مقایسه کشورها بکار می‌رود که از آن با عنوان شدت آر.اند.دی (R and D Intensity) یاد می‌شود. آمارها حاکی از آن است که ۸۰ درصد از هزینه‌های تحقیقات و توسعه در دنیای امروز در کشورهای توسعه یافته صورت می‌پذیرد. یک سوم این هزینه‌ها به تنهایی در ایالات متحده انجام می‌شود.

امروزه یکی از شاخص‌های توسعه یافتگی کشورها، حجم صادرات فناوری بالا (THE) (Technology High Exports) است. بطور معمول محصولات صنایع هوا - فضا، رایانه‌ها، خدمات نرم‌افزاری، وسایل الکترونیکی مصرفی، نیمه هادی‌ها، محصولات دارویی، ابزارهای علمی و ماشین‌آلات الکتریکی جزء این دسته از کالاها به حساب می‌آیند. بطور معمول تولید این کالاها به

زیرساخت فناوری پیشرفته و جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در صنایع دارای فناوری بالا، وابسته است. حدود ۷۰ درصد این صادرات به کشورهای توسعه یافته اختصاص داشته است. در این میان ۳۳/۳ درصد به اتحادیه اروپا، ۱۳/۱ درصد امریکا، ۷ درصد ژاپن و ۶/۳ درصد کره جنوبی متعلق بوده است. آمارها حاکی از آن است که چین در این سال‌ها، در مقام بزرگترین صادر کننده فناوری پیشرفته عمل کرده است؛ البته باید به دو نکته حائز اهمیت توجه کرد: نخست اینکه علت جلوتر افتادن اتحادیه اروپا از ایالات متحده این است که در اینجا امریکا با یک گروه متشکل از ۲۵ کشور مقایسه شده است. دوم اینکه عمده تولیدات و صادرات محصولات تکنولوژیک چین ناشی از سرمایه‌گذاری و تولیدات شرکت‌های بزرگ چندملیتی غربی در این کشور است و از این نظر می‌توان گفت چین وضعیتی استثنایی دارد.

از طرفی مجموعه کشورهای اسلامی، فقط ۴/۳ درصد از صادرات فناوری پیشرفته را بطور میانگین به خود اختصاص داده‌اند که این رقم حدود ۱۴/۱ درصد از کل صادرات کشورهای در حال توسعه (با در نظر گرفتن چین) می‌شود؛ البته موقعیت کشورهای اسلامی در این زمینه به شدت با یکدیگر متفاوت است. مالزی بیشترین سهم صادرات فناوری پیشرفته در میان کشورهای اسلامی (۸۶/۵ درصد) را به خود اختصاص داده است و بقیه کشورهای اسلامی با فاصله بسیار زیادی عقب‌تر از این کشور هستند. مالزی با ۶۴/۶ میلیارد دلار صادرات فناوری پیشرفته، در مقام نهمین کشور بزرگ صادر کننده فناوری در سطح جهان جای گرفت و به تنهایی ۳/۷ درصد از سهم جهان را به خود اختصاص داد.

## ۹- موقعیت کشورهای اسلامی و ایران در مرزبندی شمال - جنوب

باتوجه به مجموعه ویژگی‌هایی که در ارتباط با بلوک کشورهای اسلامی از نظر شاخص‌های مختلف توسعه مطرح شد، موقعیت ضعیف این بلوک در مقایسه با دیگر گروه‌بندی‌های توسعه‌ای در سطح جهان روشن می‌شود. بااین حال اگر بخواهیم موقعیت دقیق مجموعه کشورهای اسلامی را از نظر تقسیم‌بندی مرتبط با شمال و جنوب مشخص کنیم یک راه ساده این است که معیار مطرح شده بوسیله تامسون و ریوونی را مدنظر قراردهیم. همانگونه که در بخش رویکرد نظری مقاله توضیح داده شد، این دو صاحب‌نظر، معیار ۲۵ درصدی درآمد سرانه کشور پیشتاز از نظر فناوری را بعنوان مرز شمال - جنوب در نظر گرفته‌اند. براساس گزارش بانک جهانی، درآمد سرانه ایالات متحده در سال

۲۰۱۰ میلادی، ۴۶۷۱۰ دلار برآورد شده است (worldbank, 2011). متوسط درآمد سرانه بلوک کشورهای اسلامی در این سال نیز، همانگونه که پیش از این اشاره شد ۵۱۸۲ دلار محاسبه شده است. آستانه ۲۵ درصدی درآمد سرانه امریکا در سال ۲۰۱۰ میلادی، ۱۱۶۷۷ دلار و آستانه ۱۲/۵ درصدی این رقم حدود ۵۸۳۸ دلار است. بر این اساس از یک محاسبه ساده می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که براساس معیار پیشنهاد شده به‌وسیله تامسون و ریوونی، بلوک کشورهای اسلامی از نظر سطوح متوسط توسعه و رفاه، در رده کشورهای جنوب پایین قرار می‌گیرند؛ چراکه متوسط درآمد سرانه این کشورها، از آستانه ۱۲/۵ درصدی درآمد سرانه کشور پیشتاز در حوزه فناوری در سطح جهان کمتر است. البته روشن است که بکارگیری معیارهای کمی، همواره مسئله‌ای مناقشه برانگیز است و نمی‌تواند تمامی وجوه واقعیت درباره موضوع مورد بررسی را به ما نشان دهد. این موضوع درباره معیار مورد استفاده در این تحلیل نیز قابل طرح است. واقعیت این است که درآمد سرانه در بسیاری از کشورهای اسلامی، بواسطه صادرات مواد سوختی، به میزانی غیرمعمول بالاست و حتی باعث شده شماری از این دست کشورها همچون قطر جزء ثروتمندترین و مرفه‌ترین کشورهای جهان قرار گیرند. بطور طبیعی این ارقام سبب بالا رفتن متوسط درآمد سرانه بلوک کشورهای اسلامی ۵۳ می‌شود. بویژه با عنایت به این موضوع که بیشتر کشورهای صادر کننده نفت و وابسته به صدور نفت را می‌توان در میان کشورهای اسلامی پیدا کرد. با این حساب حتی می‌توان این ایده را مطرح کرد که موقعیت واقعی بلوک کشورهای جهان اسلام، در مرزبندی شمال- جنوب حتی ممکن است از ارقام و مقایسه‌های به دست آمده کمتر باشد. بطور اتفاق تامسون و ریوونی یادآور شده‌اند که معیارهای کمی پیشنهادی آنها را درباره کشورهای صادر کننده نفت باید با احتیاط بکار گرفت. درخصوص اقتصاد ایران از دید برابری اقتصادی، بایستی عنوان نمود، برنامه‌های اقتصادی پس از جنگ ایران و عراق بگونه‌ای تنظیم شدند، که به شکل‌گیری غول‌های اقتصادی حکومتی و فلج‌سازی مردم و بویژه جوانان تحصیل کرده انجامید. براساس نظر متداول میان اقتصاددانان، فرصت‌های اقتصادی در ایران برای همه مردم آن، برابر نیستند و شمار بسیاری از «فلج بودن» اقتصاد قشرهای ضعیف و جوان ایرانی خبر داده‌اند. قیمت بالای نفت در سال‌های گذشته به دولت ایران این امکان را داده است تا سالیانه بالغ بر ۹۰ میلیارد دلار آمریکا، ارزآوری داشته باشد. اقتصاد تنها رشد

متوسط را به خود دیده است. ناکارآمدی اقتصاد و سرمایه‌گذاری ناکافی داخلی و خارجی باعث افزایش تورم در سال‌های گذشته شده است.

ایران از لحاظ تولید ناخالص داخلی برپایه برابری قدرت خرید، بیست و دومین اقتصاد بزرگ جهان است و برپایه تولید ناخالص اسمی براساس فهرست بانک جهانی، اقتصاد ایران، رتبه ۵۰ را در میان کشورهای جهان دارد.

اما به نسبت جمعیت، یا همان میزان تولید ناخالص داخلی سرانه<sup>۱</sup> که از اصلی‌ترین معیارهای توسعه‌یافتگی است، ایران در سال ۲۰۲۰ با سرانه ۲'۴۲۲ دلار آمریکا در رتبه ۱۵۶ جهان از میان ۲۱۳ کشور مورد بررسی بانک جهانی، جای گرفته است.

همچنین بنا بر گزارشی که مؤسسه کردیت سوئیس منتشر کرده است، میانگین دارایی هر فرد در ایران ۴'۷۷۹ دلار آمریکا به ازای هر بزرگسال بالای ۱۸ سال است که از این لحاظ در میان ۱۷۴ کشور مورد بررسی در سال ۲۰۱۸، در رتبه ۱۱۹ جهان قرار گرفته است.

صندوق بین‌المللی پول در ماه مه ۲۰۱۱ نرخ رشد اقتصادی ایران را صفر درصد پیش‌بینی کرد اما پس از اعتراض ایران این نرخ رشد را به ۲/۵ درصد افزایش داد که با این وجود هنوز بسیار کمتر از متوسط نرخ رشد جهانی و منطقه‌ای است. به گزارش صندوق بین‌المللی پول تورم ایران در سال ۲۰۱۱ بالاترین تورم منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و به میزان ۲۲/۵ درصد پیش‌بینی شده است. در ۱۶ ژانویه ۲۰۲۰ اندیشکده مؤسسه مالی بین‌المللی، مستقر در واشینگتن، اعلام کرد اقتصاد ایران در سال ۲۰۱۹ مالی (تا پایان ماه مارس) ۴/۶ درصد کوچک شده است.

## نتیجه‌گیری

این مقاله سطوح توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورهای اسلامی را با توجه به مجموعه‌ای از شاخص‌ها و معیارهای توسعه‌ای استاندارد در سطح جهان مورد بررسی قرار داد. این بررسی نشان داد که کشورهای جهان اسلام بطور تقریبی در ارتباط با همه شاخص‌های مورد بررسی وضعیت مشابهی ندارند و دستاوردهای کشورهای اسلامی در دستیابی به جنبه‌های مختلف توسعه اقتصادی- اجتماعی بسیار ناهمگون بود است. در ارتباط با هر یک از شاخص‌های مورد نظر شماری از کشورهای

<sup>۱</sup> GDP per capita



اسلامی، عملکرد بسیار بهتری نسبت به دیگر کشورهای هم قطار خود دارند. در عین حال بررسی‌های مقاله نشان داد که تعدادی از کشورهای اسلامی شامل مالزی، ترکیه، ایران، اندونزی و شماری دیگر از کشورهای صادر کنند نفت، در زمینه بسیاری از شاخص‌های توسعه‌ای، موقعیت بسیار بهتری در مقایسه با دیگر کشورهای اسلامی دارند؛ ضمن اینکه همین کشورها، بزرگترین اقتصادهای جهان اسلام نیز به حساب می‌آیند؛ البته این وضع چندان غیرعادی نیست چراکه در دیگر گروه‌بندی‌های توسعه‌ای بویژه در جهان در حال توسعه، دستاوردهای توسعه‌ای کشورها، به شدت با هم متفاوت است. مقاله حاضر همچنین نشان داد که با وجود عملکرد در مجموع مثبت کشورهای اسلامی در سال‌های نخست قرن بیست و یکم در شاخص‌های مهمی همچون رشد اقتصادی، افزایش سطح سواد عمومی، جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و ... کشورهای اسلامی همچنان در مقایسه با دیگر بلوک‌بندی‌های جهانی و حتی در مقایسه با جهان در حال توسعه، وضعیت رضایت‌بخشی ندارند. تفاوت شدید میان کشورهای اسلامی در زمینه شاخص‌های مختلف توسعه، گروه‌بندی داخلی کشورهای حوزه جهان اسلام را گریزناپذیر می‌سازد. ضمن اینکه به نظر نمی‌رسد، اینگونه تفاوت‌ها در آینده‌ای نزدیک، کاهش پیدا کند. بهترین راه برای تقویت روندهای هم‌گرا در زمینه توسعه جهان اسلام، تقویت همکاری‌ها و مبادلات اقتصادی و تجاری میان کشورهای اسلامی است بویژه کشورهای اسلامی پیشرو می‌توانند نقش عمده‌ای در ایجاد و تقویت این همکاری‌ها ایفا کنند. یکی از مهم‌ترین مباحث این فصل، تشریح وضعیت کشورهای اسلامی در زمینه تدارک زیرساخت‌های یک اقتصاد دانش‌بنیان است. متأسفانه بیشتر کشورهای اسلامی از نظر شاخص‌های مرتبط با چنین اقتصادی، به شدت ضعیف هستند و از این نظر حتی از استانداردهای متوسط جهانی و کشورهای در حال توسعه، فاصله بسیاری دارند. در عین حال باید توجه داشت که در دنیای امروز، مهم‌ترین مرز جدا کننده کشورهای پیشرفته شمال از کشورهای جنوب، وجود زیرساخت‌های همین نوع اقتصاد و آثار و پیامدهای آن همچون صادرات فناوری پیشرفته است. در حقیقت بدون تدارک زیرساخت‌های چنین اقتصادی، سخن گفتن از یک بلوک اقتصادی قدرتمند در چارچوب کشورهای اسلامی، تنها به خواب و خیال می‌ماند. اما در مورد ایران علاوه بر مطالب اشاره شده بالا بایستی عنوان نمود، ایران دومین تولید کننده خاویار، سومین تولید کننده پسته، نخستین تولید کننده زعفران، زرشک، فیروزه،

میوه‌های شفتی (مثل زردآلو) و فرش دستباف در جهان است. این کشور همچنین بزرگ‌ترین ذخایر فلزات روی و سرب را در جهان دارد که بیشتر به اشکال خام (مانند کنسانتره) صادر می‌شوند. ایران همچنین هشتمین تولید کننده میوه، پنجمین تولید کننده خیار و بادمجان، سومین تولید کننده زردآلو و سومین تولید کننده بادام و گردو، چهارمین تولید کننده سیمان، نهمین تولید کننده آهن، هشتمین تولید کننده لیمو، دهمین تولید کننده انگور، هشتمین تولید کننده مرغ، سومین تولید کننده گاز طبیعی، ششمین تولید کننده نفت، سومین صادر کننده نفت، ششمین تولید کننده پیاز، سومین تولید کننده هندوانه، هفتمین تولید کننده گوجه فرنگی، هفتمین تولید کننده مرکبات، هفتمین تولید کننده پشم، سیزدهمین تولید کننده آهک، دومین تولید کننده پرلیت، پنجمین تولید کننده باریت در جهان بوده و بایستی دلایل عقب ماندگی ایران در عرصه جهانی و مرزبندی این کشور در دسته جنوب پایین را نه در عرصه کم برخوردار از منابع و موهبت‌های الهی بلکه در عدم درک صحیح از مولفه‌های توسعه و پیشرفت و در کوتاه سخن در مباحث کلان مدیریتی و برنامه‌ریزی جستجو نمود.

این واقعیت عمق عقب ماندگی کشور ایران در دنیای امروز و کارهای بسیار بزرگ پیشرو برای رفع این عقب ماندگی‌ها را گوشزد می‌کند. بهره‌گیری ایران از تجربه کشورهای موفق همچون مالزی می‌تواند گام نخست برای حرکت در این مسیر باشد.

۵۶

## فهرست منابع

فارسی:

- ۱- استیگلیتز، جوزف (۱۳۹۵)، نگاهی نو به جهانی‌شدن (مجموعه مقالات)، ترجمه: مسعود کرباسیان، تهران: نشر چشمه.
- ۲- اونیل، مایکل (۱۳۹۴)، مبانی سیاست تطبیقی، ترجمه: سعید میرترابی، تهران: نشر قومس.
- ۳- ساعی، احمد (۱۳۹۶)، مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم، چ ۲، تهران: انتشارات سمت.
- ۴- سو، آوین (۱۳۹۴)، تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه: محمود حبیبی مظاهری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۵- کلاویو، برایان (۱۳۹۵)، فهم سیاست جهان سوم، ترجمه: امیرمحمد حاجی یوسفی و محمدسعید قانعی، تهران: دفتر مطالعات وزارت خارجه.
- ۶- کمیسیون جنوب (۱۳۹۷)، چالش جنوب، گزارش کمیسیون جنوب، ترجمه: ابراهیم خلیلی، تهران: نشر قومس.

- ۷- برزگر، ابراهیم (۱۳۹۵). نظریه‌های بازتاب جهانی انقلاب اسلامی ایران. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- ۸- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۹۴). توسعه و تضاد، چ ۴، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

## لاتین:

- 9- Abuza, Z (2007). Political Islam and violence in Indonesia. London and New York: Routledge.
- 10- Bakhshayesh ARDESTANI, A (2000). The Principles of the Islamic Republic of Iran's Foreign Policy. Tehran: Ava-Ye-Noor Publications.
- 11- Hagerstrand, T (1968). Innovation Diffusion as a Spatial Process University of Chicago Press.
- 12- Hunter, S (2010). Iran's foreign policy in the post-Soviet Era. California: Praeger.
- Indonesia-Iran foreign relations. IranTracker. 2010a. [www.irantracker.org/foreign-relations/indonesia-iran-foreign-relations](http://www.irantracker.org/foreign-relations/indonesia-iran-foreign-relations) (accessed 12 August 2015).
- 13- Keddi, Nikki (1995). Iran and the Muslim Word: Resistance and Revolution, London, Macmillan.
- 14- Porter, Donald (2002). Managing Politics and Islam in Indonesia, London and New York: Routledge Curzon.
- ۵۷ 15- Rezaee, A (2009). Analysis of the Islamic Republic of Iran's Foreign Policy in Light of The International Relations Theories, Rahbord-E-Yas 17.
- 16- Smock, David (2005). Applying Islamic Principles in the Twenty-first Century.